بسم‌الله الرحمن الرحیم

[حد سرقت 2](#_Toc432608494)

[مرور بحث گذشته 2](#_Toc432608495)

[معارض سوم 2](#_Toc432608496)

[تنقیح محل بحث 3](#_Toc432608497)

[بررسی روایت 3](#_Toc432608498)

[پاسخ از روایت 3](#_Toc432608499)

[پاسخ اول 3](#_Toc432608500)

[پاسخ دوم 4](#_Toc432608501)

[نتیجه‌گیری 4](#_Toc432608502)

[نکاتی در قبال اخراج 4](#_Toc432608503)

[وحدت سارق 4](#_Toc432608504)

[افعال مباشری و باواسطه 4](#_Toc432608505)

[شرط خفاء 5](#_Toc432608506)

[انواع خفاء 5](#_Toc432608507)

[ادله مبنای فوق 5](#_Toc432608508)

[مستندات لزوم خفاء 6](#_Toc432608509)

[روایت اول 6](#_Toc432608510)

[حدیث دوم 7](#_Toc432608511)

[روایت سوم 7](#_Toc432608512)

[روایت چهارم 7](#_Toc432608513)

[روایت پنجم 8](#_Toc432608514)

[روایت ششم 8](#_Toc432608515)

[روایت هفتم 9](#_Toc432608516)

# حد سرقت

# مرور بحث گذشته

در بحث گذشته بیان شد که از شرایط ثبوت حد سرقت اخراج مال است، این شرط به انضمام شرایطی بود که برای ثبوت حد سرقت ذکر شد.

این شرط بسیار مشهوری بود و ادله آن‌که پنج دلیل بود را ذکر کردیم. عرض کردیم در مقابل این ادله معارض‌هایی ادعاشده که دو معارض را دیروز بررسی کردیم. پاسخ از آن بیان شد، حدیث دیگری نیز در این زمینه وجود داشت که موردبررسی قرار گرفت.

## معارض سوم

علاوه بر آن دو مورد، حدیث سومی نیز در این زمینه وجود دارد که در ابواب حد سرقت، باب بیست‌وسه، حدیث چهارم است؛

**«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ وَ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ رِبْعِی بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْفُضَیلِ بْنِ یسَارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا أَخَذَ الرَّجُلُ مِنَ النَّخْلِ وَ الزَّرْعِ قَبْلَ أَنْ یصْرَمَ فَلَیسَ عَلَیهِ قَطْعٌ فَإِذَا صُرِمَ النَّخْلُ وَ أَخَذَ وَ حُصِدَ الزَّرْعُ فَأَخَذَ قُطِعَ.»[[1]](#footnote-1)**

این حدیث می‌فرماید اگر دزدی قبل از اینکه خرما یا انگور رنگ خود را بگیرد صورت پذیرد دستش قطع نمی‌شود، اما اگر به حد بلوغ شکل خاص خودش رسید، قطع می‌شود. این روایت هم مربوط به بحث دیگری است. شاهد کلام ما همین است که می‌گوید اگر گرفت، قبل از آن وضعیت قطع ندارد، اما اگر رسید به آن حد بلوغ و او یرداشت و تصرف کرد، قطع می‌شود.

## تنقیح محل بحث

استدلال به این روایت از این باب است که ملاک قطع را اخذ قرار داده است. و هیچ سخنی از اخراج در اینجا نیست. در لسان فقها، شرایع و تحریر سخن از اخراج به‌عمل‌آمده است، قبل از ایشان نیز سخن از اخراج بوده است.

## بررسی روایت

این روایت ازنظر سندی دو سند دارد که در یک سند آن محمد بن سنان است. محمد بن سنان محل بحث‌های مفصلی است به لحاظ صحت‌وسقمش اختلاف خیلی جدی است. مرحوم مامقانی و آقای خویی او را نپذیرفتند، بنابراین آن سند اول خالی از اشکال نیست.

اما سند دوم که مرحوم شیخ به خلف بن حماد اسناد داده است، سند معتبر و موثقه ای است.

## پاسخ از روایت

از این روایت می‌توان بدین طریق پاسخ داد که؛

## پاسخ اول

این روایت از این حیث در مقام بیان نیست. پس اطلاق روایت در مقام بیان حکم اخذ و سرقت از نخل و زرع است.

## پاسخ دوم

برفرض این‌که در مقام بیان باشد، دلالت این حدیث بر اینکه اخذ، موضوع قطع است، بالاطلاق است. اما این اطلاق به ادله‌ای که شروط دیگری را لازم دانسته است قید می‌خورد.

## نتیجه‌گیری

بنابراین این سه دلیلی بود که به‌عنوان معارض شمرده‌شده بود و هیچ‌کدام تمام نبود.

### نکاتی در قبال اخراج

### وحدت سارق

در قبال اخراج چند نکته در تحریر ذکرشده است که به‌صورت گذرا بدان پرداخته می‌شود؛ هتک، اخراج یا شروط دیگر باید از جانب یک نفر صادر شود. بنابراین اگر این افعال از فاعل‌های متفاوت صادر شد، دست هیچ‌کدام قطع نمی‌شود.

### افعال مباشری و باواسطه

بعضی از افعال وقتی صدق می‌کند که خود شخص مباشرت داشته باشد. اما بسیاری از افعال است که نسبت به شخص داده می‌شود، اعم از اینکه مباشرت داشته باشد یا خیر. اخراج هم از همین قسم دوم است. یعنی از آن افعالی است که در آن مباشرت شرط نیست. پس ممکن است باواسطه باشد.

در مواردی که واسطه شخص صاحب شعوری باشد، فعل را علی‌الظاهر به او نسبت می‌دهند، در آنجا بحث سبب و مباشر مطرح می‌شود و اینکه بر مباشر آن احکام ثابت است. البته سبب می‌تواند تعزیر شود و اگر در این نسبت تردیدی کنیم باقاعده تدرع الحدود دفع می‌شود.

### شرط خفاء

شرط دیگری که برای ثبوت حد وجود دارد، شرط خفاء است، بنابراین بین خفاء و هتک حرز رابطه تساوی برقرار نیست، بلکه این دو عموم و خصوص من وجه هستند. این اصل این شرط تقریباً مورد اتفاق است. یعنی هیچ مخالفی در این شرط در عامه و خاصه وجود ندارد.

### انواع خفاء

خفا دو قسم است؛ شخصی وعرفی.

خفای شخصی از فرد مسوق منه است، اما در اینجا به ملاحظه آنچه در روایات می‌آید، منظور خفای از شخص نیست. بلکه خفا به مفهوم عرفی است که با داوری و فهم عرف ارزیابی می‌شود.

### ادله مبنای فوق

دلیل اول در اینجا مفهوم سرقت در لغت است. در مفردات این‌طور دارد که؛

**«أخذ ما لیس له أخذه فی خفاء» [[2]](#footnote-2)**

پس قید خفاء در سرقت در خود لغت ذکرشده است. این صریح لغت است. اگر هم تردیدی کنیم، تدرع الحدود در اینجا جاری است. البته در لسان عرب سرقت در موارد غیر خفایی نیز به‌کاررفته است که می‌توان در آن موارد قائل به مجازیت شد.

توجیه دیگری که برای این استعمال می‌توان ذکر کرد، این است که طبق آنچه سابقاً بیان شد اشتراک لفظی گاهی بین معانی متباین و گاهی بین معانی عام و خاص است، اینجا نیز می‌تواند از قبیل قسم دوم باشد.

### مستندات لزوم خفاء

اگر با دلایل سابق نیز برای فردی شرطیت خفاء ثابت نشود به ادله‌ای که در این زمینه وجود دارد تمسک می‌کنیم. این احادیث در ابواب حد سرقت، باب دوازده، صفحه پانصد و سه ذکرشده است.

### روایت اول

حدیث اول این‌گونه است که؛

**«محمد بْنُ یعْقُوبَ عَنْ أَبِی عَلِی الْأَشْعَرِی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یحْیی عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ سَمِعْتُهُ یقُولُ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع لَا أَقْطَعُ فِی الدَّغَارَةِ الْمُعْلَنَةِ وَ هِی الْخُلْسَةُ وَ لَکنْ أُعَزِّرُهُ.» [[3]](#footnote-3)**

این سند، سند کاملاً معتبری است. ابو بصیر می‌گوید از یکی از امامین شنیدم یا امام باقر (ع) یا امام صادق (ع) که امیر المومنین (ع) نقل کردند: اگر فردی مال را در فضای عام و آشکاری بردارد، حضرت فرمودند: قطع نمی‌کند و تعزیر می‌نماید. به خاطر اینکه گناه است و باید تأدیب شود.

### حدیث دوم

**«عَلِی بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیادٍ جَمِیعاً عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَیدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَیسٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: قَضَی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع فِی رَجُلٍ اخْتَلَسَ ثَوْباً مِنَ السُّوقِ فَقَالُوا قَدْ سَرَقَ هَذَا الرَّجُلُ فَقَالَ إِنِّی لَا أَقْطَعُ فِی الدَّغَارَةِ الْمُعْلَنَةِ وَ لَکنْ أَقْطَعُ یدَ مَنْ یأْخُذُ ثُمَّ یخْفِی.»[[4]](#footnote-4)**

یک سندش که سهل بن زیاد است بی‌اشکال نیست، ولی سند دیگر روایت درست است.

### روایت سوم

و عنه عن ابی عن النوفلی عن السکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المومنین باز این را از امیر المومنین (ع) نقل می‌کند که امام صادق (ع) فرمودند: چهار گروه است که قطع نمی‌شود. یکی از آن‌ها مختلس است. این روایت نسبت به روایت گذشته از صراحت کمتری برخوردار است.

### روایت چهارم

**«بِهَذَا الْإِسْنَادِ أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ع أُتِی بِرَجُلٍ اخْتَلَسَ دُرَّةً مِنْ أُذُنِ جَارِیةٍ قَالَ هَذِهِ الدَّغَارَةُ الْمُعْلَنَةُ فَضَرَبَهُ وَ حَبَسَهُ.» [[5]](#footnote-5)**

کسی را آوردند که گوشواره ای را از گوش دختری کنده و دزدیده بود.

این یک دستبرد آشکار به مال مردم است که حضرت تعزیر کرد. البته به خاطر نوع او را به زندان هم انداخت. این روایت هم سند معتبر و دلالت مطلوبی دارد.

### روایت پنجم

حدیث پنجم باز معتبر است؛

**«وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: قَالَ: مَنْ سَرَقَ خُلْسَةً خَلَسَهَا لَمْ یقْطَعْ- وَ لَکنْ یضْرَبُ ضَرْباً شَدِیداً.»[[6]](#footnote-6)**

### روایت ششم

**«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِی بْنِ الْحُسَینِ بِإِسْنَادِهِ إِلَی قَضَایا أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ع قَالَ: لَا قَطْعَ فِی الدَّغَارَةِ الْمُعْلَنَةِ وَ هِی الْخُلْسَةُ- وَ لَکنْ أُعَزِّرُهُ وَ لَکنْ أَقْطَعُ مَنْ یأْخُذُ وَ یخْفِی.»[[7]](#footnote-7)**

این روایت نیز دارای چند سند است که یکی از آن‌ها در من لایحضره الفقیه نقل شده است.

### روایت هفتم

**«أَبِی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یحْیی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبَانِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ الْمُغِیرَةِ عَنِ السَّکونِی عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِی ع قَالَ لَیسَ عَلَی الطَّرَّارِ وَ الْمُخْتَلِسِ قَطْعٌ لِأَنَّهَا دَغَارَةٌ مُعْلَنَةٌ وَ لَکنْ یقْطَعُ مَنْ یأْخُذُ وَ یخْفِی»‌ [[8]](#footnote-8)**

طرار یعنی جیب‌بر، این شاهدی است که خود شخص مخفی است، ولی کاری است که درملأعام انجام می‌گیرد.

1. تهذیب الأحکام؛ ج 10، ص: 130 [↑](#footnote-ref-1)
2. مفردات ألفاظ القرآن؛ ص: 408 [↑](#footnote-ref-2)
3. وسائل الشیعة؛ ج 28، ص: 268 [↑](#footnote-ref-3)
4. الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج 7، ص: 226 [↑](#footnote-ref-4)
5. الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج 7، ص: 226 [↑](#footnote-ref-5)
6. وسائل الشیعة؛ ج 28، ص: 269 [↑](#footnote-ref-6)
7. وسائل الشیعة؛ ج 28، ص: 269 [↑](#footnote-ref-7)
8. علل الشرائع؛ ج 2، ص: 544 [↑](#footnote-ref-8)